

در روزگاران بس کهن، در این سرزمین نیز همچون بسیاری از سرزمینهای دیگر، گاهشماری بر مبنای «ماه» بود. چون هر کسی می‌توانست با چشم خود بر شمارش روزهای آن بپردازد و دگرگونیهایی آن همچون دگرگونیهایی خورشیدی نبود که آگاهی از آن در انحصار گروهی ویژه باشد. حتی در روزگاران بس کهن‌تر، مردمان ساده‌دل، ماه را گرانمایه‌تر از خورشید می‌پنداشتند؛ چون بنا بر باور آنان نورافشانی خورشید هرچند درخشان‌تر، همپای ماه نبود، چون ماه دل‌تاریکی شب را به روشنی می‌آراست، در حالی که خورشید زمانی می‌درخشید که روز روشن بود!^۱

رساله جامع علوم انسانی

گاهشماری بر مبنای ماه، در ایران در حدود پنج قرن پیش از میلاد با گاهشماری خورشیدی که رهاوردی از مصر، به دنبال کشورگشاییهای ایران بود، در آمیخت و نوعی گاهشماری باستانی بر مبنای باورهای دینی نیز بر آن تأثیر گذاشت و پایه گاهشماری ایران، با سیصد و شصت روز، متشکل از دوازده ماه سی‌روزه، به علاوه پنج روز کبیسه، گشت. ۵^۲ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵/۵۱ ثانیه که از زمان حرکت انتقالی زمین به دور خورشید باقی می‌ماند، روزهای ماه را هر چهار سالی یک روز به عقب می‌برد.^۳ در قدیم، این کسریها را یکجا جمع می‌کردند و هر ۱۲۰ سال، ماهی دیگر بر دوازده سال می‌افزودند. در حالی که در ماههای غیر خورشیدی که کبیسه پنج روزه در آن مراعات نمی‌شد، یعنی سال ۳۶۰ روز بود، هر شش سال یک بار نیاز به یک ماه اضافی بود.^۴ چنین سالی بس میمون و فرخنده بود. به این مناسبت

جشنهای فراوانی برگزار می‌کردند و مالیاتها را می‌بخشوند و رفاه بیشتری را اعمال می‌کردند. سخن گفتن از ریزه کاریهای نجومی این گاهشماری، مناسب این نوشته نیست فقط شایان ذکر است که آن چه کم کم جا افتاد و نشانه‌های تاریخی بر قدمت آن، از روزگاران کهن گواهی می‌دهد^۵، سالی است با دوازده ماه، به نامهایی که هنوز هم پس از گذشتن سالیان دراز، بر تارک ماههای ما می‌درخشند و همنام با دوازده ایزدی هستند که هر کدام نگهبان پدیده‌ای از پدیده‌های مفید طبیعت می‌باشند.

هر روز از سی روز ماه نیز به ایزدی تعلق داشت که از آن پاسداری می‌کرد. سی روزه ماه با نامهای ویژه خود نوعی تقسیم‌بندی دوگانه و چهارگانه داشتند. در تقسیم بندی دوگانه، در رأس نخستین پانزده بوز، اهورامزدا یا اورمزد، خدای آفریدگار، جای داشت و در رأس پانزده روز دوم میترا یا مهر؛ ایزدی که بر بخش بزرگی از باورهای باستانی ایرانیان سروری می‌کرد. در تقسیم بندی چهارگانه، روزها به چهار بخش، دو هفت روز و دو هشت روز تقسیم شده بودند و بر سر چهار بخش نام اورمزد، یا صفت آفریدگاری او یعنی «دی» به معنی «آفریننده» جلوه می‌کرد. به این ترتیب که روز اول اورمزد و روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم «دی» نام داشتند و برای تفکیک این سه روز از هم، آنها را با روزهای بعد می‌نامیدند، مانند دی به آذر، دی به مهر و دی به دین.

۲۰

در مورد تقسیم بندی فصلها، با وجود بودن نام هر چهار فصل در زبانهای ایران باستان، سال به چهار فصل برابر، چون روزگار کنونی تقسیم نمی‌شد. در اوستا و در کتابهای پهلوی، از تابستان هفت ماهه و زمستان پنج ماهه، از زمستان ده ماهه و تابستان دوماهه و از دو فصل شش ماهه سخن رفته است.^۶ در کنار این تقسیم بندی‌ها، تقسیم بندی آیینی و معروف تری که بازمانده‌ای از اسطوره زیبای آفرینش در ایران باستان است، سال را به شش بخش نابرابر تقسیم می‌کرد.^۷

بنا بر این اسطوره، کل آفرینش در محدوده‌ای از ۱۲ هزار سال که از زمان بی کران جدا می‌شود، آغاز و انجام می‌یابد. در سه هزار سال نخستین، جهان روحانی و غیرمرئی است و دو بخش است: دنیایی زیبا و اهورایی و دنیایی زشت و اهریمنی. اورمزد آفریدگار با نزدیک‌ترین همکاران خود یعنی امشاسپندان و به همراه ایزدان بی‌شماری که جلوه‌پرداز همه پدیده‌های خوب معنوی و مادی جهان، چون راستی، زیبایی و... یا آب، آتش، ماه و... هستند، در دنیای زیبا و خوب قرار دارند و اهریمن با سر دیوان در دنیای زشت و بد. سه هزاره نخستین جای خود را به سه هزاره دوم که باز روحانی و غیرمرئی است، می‌دهد. در آغاز این سه هزاره، آمیزشی کوتاه از نیکی و بدی انجام می‌گیرد و اورمزد، اهریمن را با مهارت به خوابی سه هزار ساله فرو می‌برد و از این خواب اهریمن، برای آفرینش شش پیش‌نمونه^۸ گیتی یعنی آسمان،

آب، زمین، گیاه، چهارپای سودمند و مردم استفاده می‌کند و این کار را در شش گاه، با فاصله‌های نابرابر و در درازای یک سال به انجام می‌رساند.^۱

تقسیم‌بندی ششگانه فصلها که از آن سخن گفتیم، این چنین به وجود می‌آید. سالگردهای این آفرینش که معمولاً به صورت جشنهای پنج روزه است، در آیین ایران باستان گاهنبار (= گاهانبار، گهتیار) نام دارد.

شرح کوتاهی از گاهنبارها را برای ورود به مبحث نوروزی، بی‌مناسبت نمی‌بینیم: اورمزد برای آفرینش آسمان ۴۵ روز زمان می‌گذارد و جشن سالگرد آفرینش آسمان در نخستین گاهنبار از ۱۱ تا ۱۵ اردیبهشت است و این جشن «میانه بهار»^{۱۰} معنی می‌دهد. دومین گاهنبار سالگرد آفرینش آب است و «نیمه تابستان» معنی می‌دهد و جشن آن از ۱۱ تا ۱۵ تیر است.

سومین گاهنبار که سالگرد آفرینش زمین است، «دانه آور» معنی می‌دهد و فصل گردآوری غله است و جشن آن از ۲۶ تا ۳۰ شهریور است.

چهارمین گاهنبار سالگرد آفرینش گیاه است و «برگشت» معنی می‌دهد. چون چوپان با گله برمی‌گردد و آغاز زمستان است و جشن آن از ۲۶ تا ۳۰ مهر است.

پنجمین گاهنبار که سالگرد آفرینش چهارپای مفید است، «میان سال»^{۱۱} معنی می‌دهد و جشن میان زمستان است و زمانی است که برای دام انبار زمستانی می‌شود.

آخرین گاهنبار که سالگرد آفرینش انسان است، «باهم بودن و باهم گرد آمدن» معنی می‌دهد و پنج روز آخر سال یعنی پنج روز کیسه را در بر می‌گیرد. بهترین و زیباترین مورد آفرینش است. چون پیش‌نمونه انسان آفریده می‌شود که نیای آدمیان است، آفرینش اهورایی را پاسداری خواهد کرد و رقیبی برای اهریمن و آفریده‌های دیوی‌اش خواهد بود.

سالگرد این پنج روز پایانی سال که دوازده ماه سی‌روزه را در پشت دارد، مدخلی بر نوروز است. پس جشن نوروز سالگردی است از آفرینش انسان، عزیزترین موجود آفرینش برای آفریدگار بزرگ و به همین مناسبت، سالگرد آن با شکوه بیشتری برگزار می‌گردد.

گرچه نام نوروز در اوستا نیامده است^{۱۲} ولی در کتابهای پهلوی اشاره‌های فراوانی به نوروز به خصوص از لحاظ گاهشماری می‌شود، در کتاب پهلوی دینکرده، از روزهای اضافی آخر سال به عنوان روزهای «گردان» و «شمرده شده» نام برده می‌شود که به جشن نوروز منتهی می‌گردند.^{۱۳}

اسطوره دیگری نیز آیینهای نوروزی را همراهی می‌کند، یکی از آنها آیین نیایش به ایزد «رپیتوین» است که درست در همین موقع از سال برگزار می‌شود. «رپیتوین» سرور گرمای نیمروز و ماههای تابستان است و یکی از وظایف او این است که هروقت دیو زمستان به جهان

یورش می‌آورد، او در زیر زمین جای می‌گیرد و آبهای زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان نمیرند و به خصوص ریشه‌های درختان را در برابر یورش سرمای زمستانی پاس می‌دارد. بازگشت سالانه او در بهار است که نمادی است از پیروزی نهایی نیکها بر بدیها و بهارها بر زمستانها. شکوفه درختان در بهاران طلیعه پیروزی «رپیتون» است و به همین مناسبت جشن ویژه‌ای و نیایشی که تقدیم رپیتون می‌شد، بخشی از مراسم نوروزی را تشکیل می‌داد و از این دید، نوروز نمادی از پیروزی عنصر نیک است در نبرد فصلها.^{۱۴}

*

بنا بر اسطوره باستانی دیگر، در طول سال دوازده تن از یاران اهریمن در کار جویدن و بریدن و برانداختن دوازده ستونی هستند که جهان را نگاه می‌دارند. در روزهای پیش از نوروز، وقتی که ستونها در شرف افتادن هستند، یاران اهریمن به شادی این که کار نابودی جهان پایان یافته است، برای رقص و پایکوبی به زمین می‌آیند و چون بازی می‌گردند، می‌بینند که همه ستونها مرمت یافته‌اند. نمادی دیگر از ستیز میان یاران اورمزد و یاران اهریمن و سرانجام پیروزی نیکی بر بدی در آغاز سال نو و در نوروز.^{۱۵}

*

نوروز همچنین نمادی است از سالگرد بیداری طبیعت از خواب زمستانی و مرگی است که به رستاخیز و زندگی منتهی می‌شود و به همین مناسبت جشن مربوط به «فروهر»ها نیز بوده است. «فروهر» (= فروشی در اوستا)، گونه‌ای از روان است و نوعی همزاد آدمیان که پیش از آفرینش مادی مردمان در آن جهان به وجود می‌آید و پس از مرگ مردمان به دنیای دیگر می‌شتابد و از کیفیهای خاصی که روان می‌بیند به دور است. در دوران باستانی تر، عقیده عامه بر این بود که فقط پهلوانان دارای «فروهر» هستند. اما بعدها باورهای مردم این موهبت را شامل مؤمنان نیز کرد. اینان سالی یک بار در طلیعه ماه فروردین (= ماه فروهرها) به زمین باز می‌گردند و هر یک به خانه خود فرود می‌آیند و ده روزی، و به روایتی تا روز فروهر (= روز نوزدهم) فروردین ماه در زمین به سر می‌برند.^{۱۶} فروهرها چون در طلیعه فروردین و در نوروز به خانه خود و برای دیدار بازماندگان و خانواده بازی می‌گردند، از دیدن پاکیزگی و درخشندگی خانه دلخوش می‌شوند و بر شادکامی خانواده و بر برکت خانه دعا می‌کنند. و اگر خانه را آشفته و درهم، پاک نشده و ناآراسته ببینند غمگین می‌شوند و دعا نکرده و برکت نخواسته خانه را ترک می‌کنند. آنان که بر این باورند، روز نوروز از خانه بیرون نمی‌روند، چون نمی‌خواهند که فروهرها صاحبخانه را در خانه نیابند و ناخشنود گردند. چراغ خانه‌ها در این شبها باید روشن باشد. زیرا فروهرها اگر چراغ خانه‌های فرزندان خود را خاموش ببینند، غمگین می‌شوند و غمگینی آنان، برکت را از خانه‌ها می‌برد. برای این که راه را بر فروهرها بهتر بنمایانند، در آغاز پنج روز آخرین گاهنبار و به روایتی در پایان این پنج روز و درست شب نوروز بزرگ، مراسم آتش‌افروزی بر بامها انجام می‌دادند که هم راهگشای فروهرها باشد و هم به دور و نزدیک خبر دهند که سال نو می‌آید.^{۱۷}

افسانه‌های بسیاری پیدایش جشن نوروز را به دوران جمشید نسبت می‌دهند. گویند چون جمشید به پادشاهی رسید، دین را تجدید کرد و این کار در نوروز انجام

شد.^{۱۸}

در روایتهای دیگر می‌گویند اهریمن برکت را از میان برده بود، چنان که مردم از خوردن و آشامیدن سیر نمی‌شدند، باد را از وزیدن بازداشته بود. چنان که همهٔ درختان خشک شدند و جهان نزدیک به نابودی بود. جم به فرمان ایزد به سوی جایگاه اهریمن و پیروانش شتافت و با آنان نبرد کرد و به این بدبختی پایان بخشید و چون به جهان بازگشت، از برکت این پیروزی، همچون خورشید می‌درخشید و نور از وی می‌تافت. مردم شگفت‌زده فریاد زدند: «روز نو»، «نوروز».^{۱۹}

بنا به افسانهٔ دیگری، جم تختی ساخت و گوهر در آن نشانید و دیوان به فرمان او آن را برداشتند و به گردون افراشتند و جمشید چون خورشید تابان بود. مردمان بر تخت او گرد آمدند و بر او گوهر افشاندند و آن روز را نوروز خواندند.^{۲۰}

به روایتی دیگر، جمشید پس از پیروزی بر دیوان فرمود برای او گردونه‌ای ساختند. در روز اورمزد از ماه فروردین (یعنی نوروز) بر آن نشست و دیوان او را در هوا به یک روز از دماوند به بابل بردند و مردمان به سبب چیز شگفتی که دیدند، این روز را جشن گرفتند. سبب بر تاب نشستن در نوروز به تقلید از این افسانه معمول گشت.^{۲۱}

برخی دیگر برآنند که جم در کشور می‌گردید. خواست به آذربایجان درآید. بر تختی زرین نشست و مردم او را بر گردن خویش حمل کردند. چون نور خورشید بر او افتاد و مردمان او را دیدند، او را تحسین کردند و شادمان شدند و آن روز را که نوروز بود جشن گرفتند.^{۲۲}

به قولی در روز نوروز، جم اوزان و مقادیر را تعیین کرد و فرمانروایان این تعیین او را به فال نیک گرفتند و از آن پیروی کردند و از آن پس به یاد این کار نیکو، این روز را جشن گرفتند.^{۲۳}

بنا به روایتی دیگر گویند که نیشکر در دوران فرمانروایی جم، در روز نوروز کشف شد. به این صورت که جم نی پرآبی را دید که شیرهٔ آن به بیرون تراوش کرده بود. جم آن را چشید. چون در آن شیرینی لذیذی یافت، دستور داد شیرهٔ آن را بکشند و از آن شکر بسازند. در روز پنجم شکر درست کردند. مردم از روی تبرک آن را به همدیگر هدیه دادند و از این روست که در این روز همه به هم شیرینی هدیه می‌دهند.^{۲۴}

به روایتی دیگر گویند که دیرزمانی در ایرانشهر باران نبارید، اما چون جمشید بر تخت نشست، در این روز، یعنی «نوروز» پس از یک دوران طولانی خشکسالی، باران بارید. مردم آن را به فال نیک گرفتند و آب باران به هم ریختند و این آیین در میان آنها نگاهداری شد و به

شکرانه آن نوروز را جشن گرفتند.^{۲۵}

و نیز گویند جم به مردمان فرمان داد که در این روز خود را با آب بشویند تا از گناهان پاک شوند و برخی این رسم را با کندن جویها و آبرهاها به دستور جم، در این روز، مربوط می‌دانند.^{۲۶}

*

با درهم آمیختگی‌ای که میان شخصیت‌های افسانه‌ای، به دلایل اجتماعی پیش می‌آید، در دوران اسلامی، جم با حضرت سلیمان آمیخته می‌شود و از مجموعه این آمیختگی‌ها افسانه‌ای درست می‌شود که بنیانگذاری نوروز را به سلیمان نسبت می‌دهند. گویند چون او انگشتری خود را گم کرد، قدرت فرمانروایی را از دست داد و پس از چهل روز آن را باز یافت و فرّاش به او بازگشت و مرغان نیز با احترام پیرامون او جمع شدند و ایرانیان گفتند: «نوروز آمد» و بدین سبب آن روز را نوروز نامیدند و سلیمان به باد فرمان داد که او را ببرد و باد چنان کرد. پرستویی به او نزدیک شد و گفت من آشیانه‌ای دارم که در آن تخمهای کوچک است، بازگرد تا آنها را خراب نکنی. سلیمان بازگشت و چون فرود آمد، پرستو در منقار خود آبی آورد و بر او پاشید و پای ملخی به او هدیه کرد و علت پاشیدن آب و بخشیدن هدیه در نوروز به این سبب است.^{۲۷}

*

جشنهایی نیز همسان نوروز در این منطقه جغرافیایی وجود دارد:

جشن «زگموگ» یا نوروز بابلی، آیینی است که از حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد در بابل شناخته شده است و در اعتدال بهاری برگزار می‌شده است. آیینها به افتخار خدای بزرگ آنها «مردوک» بود و معبد بزرگ این خدا مرکز این مراسم بود.

در اسطوره‌ای بابلی روایت شده است که در روز اول سال همه خدایان به ریاست مردوک در معبد گرد می‌آیند تا سرنوشت سالی را که در پیش است و به خصوص رویدادهای زندگی فرمانروایان را تعیین کنند. خدای خدایان «مردوک» بر تخت می‌نشیند و در این اجتماع روحانی، برای سالی که در پیش است پیشگویی می‌کند و سپس زمین را با هرچه در آن است به اجاره به شخصی از میان حاضران واگذار نمی‌کند و دیگران را بر این مطلب گواه می‌گیرد.^{۲۸}

*

آیینهای نوروزی را با مراسم مربوط به «تموز»، «آدونیس»، «آتیس» همسان کرده‌اند. این ایزدمردان بابلی و یونانی که در اسطوره‌های مربوط به آنان تغییرات فصلها گنجانده شده است، مورد لطف ایزدبانوانی در رده بالاتر از خود قرار می‌گیرند و به دلایلی به دنیای زیرزمینی و مرگ سپرده می‌شوند و باز به لطف این ایزدبانوان دوباره زنده می‌گردند سالگرد مرگ و رفتن آنها به دنیای زیرزمینی گریه و زاری زنان را به دنبال دارد و نوعی

آیینهای سوگواری بوده است و چون سرانجام این آیین به دوباره زنده شدن خدایان منتهی می‌گردد، مراسم تبدیل به جشن و سرور و شادی می‌شود.

در آیینهای مربوط به «آدونیس»، زنان مویه‌های دلخراش سر می‌دادند و پیکری همانند «آدونیس» را کفن می‌پوشاندند و سر گور می‌بردند و سپس آن را به دریا و یا به چشمه آب جاری می‌افکندند و بلافاصله آیین مربوط به دوباره زنده شدن این ایزد را اجرا می‌کردند. به همین مناسبت در «باغهای آدونیس» کشت و کار می‌شد یعنی سبدها و گلدانها را از خاک پر می‌کردند و در آنها گندم و انواع دیگر غلات و گلها و گیاهان سودمند را می‌کاشتند. زنان با علاقه بر رشد این گیاهان نظارت داشتند و در بهتر رویدن آنها می‌کوشیدند و سپس آنها را به آب می‌انداختند تا برای سالی که در پیش است باران بیشتری طلب کنند.^{۲۹}

در مصر نیز آیینهای همانندی وجود داشته است. قبطی‌ها نوروز را آغاز سال خود می‌گرفتند. شاید این رسم از زمان هخامنشیان وارد مصر شده باشد. آیینهای این جشن با فرو رفتن در آب نیل و دیگر مراسم همراه بوده است و جای پای از آن هنوز در میان قبطی‌ها وجود دارد.^{۳۰}

*

از جزئیات انجام آیینهای نوروزی در دوران هخامنشی و اشکانی، آگاهیهای چندانی در دست نداریم و فقط به بخشی از اطلاعاتی که به طور غیرمستقیم خبر از نوروز می‌دهند اشاره می‌کنیم:

روایت شده است که چون کوروش بر بابل پیروز شد، پسر خود کمبوجیه را در جشن نوروز (= زگموک بابلی) به عنوان شاه بین‌النهرین معرفی کرد.^{۳۱} مورخان یونانی نقل کرده‌اند که ایرانیان معمولاً در اعتدال بهاری ازدواج می‌کنند و داماد پیش از رفتن به حجله سیب یا مغز استخوان شتر می‌خورد، و در آن روز چیز دیگری نمی‌خورد.^{۳۲}

از سوی دیگر چنین به نظر می‌رسد که بنای باشکوه تخت جمشید، محل مخصوص اجرای جشن سالانه نوروز بوده است.^{۳۳} ملتهای همه سرزمینهای زیر فرمانروایی هخامنشی، در چنین روزی در آن جا گرد می‌آمدند تا پیشکشهای خود را تقدیم کنند. آنان از پلکانهای باشکوه این بنا که طوری ساخته شده‌اند که بتوان با اسب از روی آنها بالا رفت و از میان دروازه‌های کاخ و از کنار دیوارهای کنگره‌دار که گویا نمادی از کوه مقدس اساطیری در باورهای ایران باستان است، می‌گذشتند تا به کاخ صد ستون وارد شوند. حرکت این گروهها نمایش دارایی آنها نبود، بلکه آیینی نیایشی بود در برابر خدای باروری این سرزمین. نقش برجسته معروف تخت جمشید که شیر (= خورشید) را در حال کشتن گاو (= باران) نشان می‌دهد و دیگر نقش برجسته‌های این بنا، این نظر را القاء می‌کند که جشن سالانه‌ای در ایران وجود داشته است که با تغییر فصلها مربوط بوده است.

آنچه نویسندگان دوره اسلامی در باره آیینهای نوروز نگاشته‌اند، طبعاً بازتابی از مراسم این روز در دوران ساسانیان بوده است. به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

رسم بوده است که در نوروز، دختران جوان در تنگها و کوزه‌ها، دزدانه و به طور پنهانی از زیر آسیابها و از چشمه سارها و مخزن قناتها آب می‌آوردند. بر گلوگاه تنگها و کوزه‌ها گردنبندی از یاقوت سبز که به نخ زرین کشیده شده و منجوقهایی از زیرجذ بر آن آویخته شده بود می‌بستند.^{۳۴}

در این آیین و آیینهای مشابه باید جای پای دو امشاسپند «خرداد» و «مرداد» را که نمادی زنانه دارند و همیشه با هم می‌آیند و با آب و سرزندگی گیاه و رستنی ارتباطی پیوسته دارند جستجو کرد. فراموش نکنیم که نخستین روز نوروز کنونی برابر بوده است با ششمین روز جشن نوروزی و به اصطلاح نوروز بزرگ و نام این روز «خرداد» است، همانامشاسپندی موکل بر آب که همگام با «مرداد» به رویش و شادابی گیاهان نظارت دارد. از سوی دیگر، به یاد ایزد «ریتون» و وظیفه او در مورد نگاهداری آبهای زیرزمینی و ریشه‌های درختان نیز باشیم و نقش «اردویسور آناهیتا» ایزدبانوی فرمانروا بر همه آبهای جهان را که با زیبایی باشکوه خود بر سرزندگی و عشق و زناشویی و به خصوص زایش زنان سروری دارد، در این ماجراها فراموش نکنیم. آب آوردن آیینی و به ظاهر پنهانی دختران جوان و دیگر مراسم آب‌بازی در نوروز که در زیر به آن اشاره می‌کنیم با این ایزدان بی‌ارتباط نیست:

رسم بوده است که مردمان در هنگام سپیده‌دم نوروز خود را می‌شستند و در آب کاریزها و آبگیرها غوطه‌ور می‌شدند و گاهی اوقات از آبهای جاری برمی‌داشتند و با خود می‌بردند که آنها را از خود دور کنند و رسم به هم آب پاشیدن یکی از آیینهای نوروزی بوده است و افسانه جمشید را در مورد کندن جویها و کاریزها در این روز و افسانه دیگری را که پس از مدتها خشکسالی در دوران جمشید باران آمد، با این رسم بی‌ارتباط نیست.

از آیینهای ایران نژادان قفقاز نقل شده است^{۳۵} که در نوروز برای شگون، کوزه‌ای آب از چشمه برمی‌داشتند و به خانه می‌آوردند و بعد به آسیا رفته، جارویی را که با آن سنگ آسیا را پاک می‌کردند. هفت مرتبه روی سر خود می‌گذاشتند و یا این که پیش از برآمدن آفتاب به آسیا رفته و هفت بار از زیر ناودان آسیا می‌گذشتند و کوزه‌ای از آب آسیا برمی‌داشتند و آن را برای پختن نان عید به کار می‌بردند. ضمناً در رفتن و برگشتن می‌بایست سکوت کامل را رعایت کنند.

*

از دیگر آیینهای نوروز در روزگاران باستان این بوده است که از بیست روز یا بیست و پنج روز پیش از نوروز^{۳۶}، دوازده ستون^{۳۷} از خشت برپا می‌کردند و دانه‌های گوناگون غلات و حبوبات را بر روی آن می‌کاشتند و روز ششم عید با خواندن سرود و نواختن موسیقی و بازیهای

گونگون محصول را جمع آوری می‌کردند و ستونها را در روز مهر (= شانزدهم ماه) خراب می‌کردند و از روی رشد هر یک از دانه‌ها، محصول سال جاری را پیش‌بینی می‌کردند. پیدایش این آیین را به زمان جمشید منسوب می‌کنند^{۳۸} و گاهی از ستونهای هفتگانه^{۳۹} نیز سخن به میان می‌آید.^{۴۰} به کاشتن این سبزه‌ها در سبدها و ظرفها نیز اشاره کرده‌اند و نقل کرده‌اند که گاهی سبدها و ظرفها را در پایان مراسم به آب می‌انداختند^{۴۱} و یا ستونها را خراب می‌کردند و یا دانه‌ها را برمی‌گرفتند و به روایتی با این دانه‌ها نان روغنی (= کلوچه یا کلیچه) مخصوص نوروز را می‌پختند.^{۴۲}

*

در کتابها آورده‌اند^{۴۳} که در بامداد این روز (= نوروز) بر کوه بوشخ (= دهی در هرات) شخص خاموشی ظاهر می‌گردد که دسته‌ای از گیاهان خوشبو در دست دارد، ساعتی ظاهر می‌شود و بعد ناپدید می‌گردد و تا همین ساعت در سال بعد دیده نمی‌شود.

*

نقل شده است^{۴۴} در ششمین روز از نخستین ماه سال که نوروز بزرگ نامیده می‌شود (= اعتدال بهاری)، فرمانروایان که مراسم روزهای پنجگانه را با کشوریان برگزار کرده‌اند، با خود خلوت می‌کردند. آن‌گاه، بنا بر عادت دیرپا مردی خوش‌سیماء، شب‌هنگام بر در می‌ایستاد و تا سپیده‌دم در آن جا می‌ماند. در ساعتی از صبح بی‌اجازه وارد می‌شد و در جایی می‌ایستاد که دیده شود. شاه از او می‌پرسید که کیست و چه نام دارد، از کجا آمده است و چه می‌خواهد و با خود چه آورده است؟ آن مرد پاسخ می‌داد: «من «پیروز»، نامم «خجسته» است، از پیش خدا^{۴۵} آمده‌ام و با نیکبختی و آرامش به همراه سال نو آمده‌ام.^{۴۶} او می‌نشست و سپس مرد دیگری وارد می‌شد که سینی سیمینی در دست داشت. بر آن سینی گندم، جو، برنج و دیگر حبوبات مفید، از هر کدام هفت خوشه و هفت دانه، شکر، دینار و درهم نو و کلوچه‌ای که از دانه‌های هفتگانه که رویانده بودند تهیه شده بود، گذاشته بودند و این سینی را در برابر شاه می‌نهادند.

نقل شده است که مردمان در روز نوروز بزرگ، پیش از لب به سخن گشودن شکر می‌خوردند و بر خود روغن می‌مالیدند تا در طی سال از انواع آفتها در امان باشند.^{۴۷}

نکته دیگری از آیینهای جشن نوروزی را نظام‌الملک در سیاست نامه نقل کرده است^{۴۸} که شباهتی با آیین کارناوالها و مراسم مشابهی دارد که در یونان و بابل برگزار می‌شده است و در آن، اربابان نقش بندگان را بر عهده می‌گرفتند و برعکس و یا محکوم به مرگی را برای زمانی کوتاه امیر می‌کردند و سپس او را می‌کشتند. در سیاست نامه آمده است که گویند رسم فرمانروایان ایران در قدیم چنین بوده است که روز نوروز و مهرگان بار عام برگزار می‌کردند و پیش از آن به همه کشور نامه می‌نوشتند که هر کس از کس دیگری شکایتی دارد عرض حال کند. ملک شکوائیه‌ها را برمی‌گرفت و در پیش خود می‌نهاد و یک به یک به آنها می‌نگریست.

اگر شکایتی از ملک بود، موبدان موبد را که بر دست راست نشانده بود می‌خواند و از تخت به زیر می‌آمد، تاج از سر برمی‌گرفت و از او می‌خواست که پیش از همهٔ داورها، به داوری میان او و کسانی که از ملک شاکی هستند بپردازد. پس از انجام این داوری، دوباره تاج بر سر می‌نهاد و بر تخت می‌نشست و داوری شکایتهای دیگران را می‌کرد.

*

در دوران ساسانی، نوروز از چنان توجهی برخوردار بود که بر موسیقی آن روزگاران نیز تأثیر خود را بخشیده است. در میان آهنگهای آن دوره که بعدها نامشان در اشعار منوچهری و نظامی آمده است این نامها را می‌بینیم:

«نوروز»، «ساز نوروز»، «نوروز بزرگ»، «نوروز قباد»، «نوروز خارا» و «نوروز خردک»^{۴۹}. و نیز روایت شده است که در آن هنگام سرودهای «آفرین» و «خسروانی» و «مدرستانی» را می‌خواندند.^{۵۰}

*

تاریخ‌نویسان قدیم، همچنین به دفعات از آراستن خانه‌ها و بامها در هفت روز نوروز سخن گفته‌اند که بازارها را از خوراکیها و نوشیدنیها و پوشیدنیها و کالاهای دیگر پر می‌کنند و همه جا را آذین می‌بندند، چنان که شب به روز می‌پیوندند و گویند که در این روزها مردم به کنار رودخانه‌ها و بر بامها و بازارها می‌آیند و در هر کاری آزادی کامل دارند.^{۵۱}

*

با این توصیفی که به دست دادیم، هرچند کوتاه و مختصر، ولی می‌بینیم که هفت «سین» و هفت «شین» و هفت «میم» که خوانهای نوروزی ما را زینت می‌بخشد، پایه‌هایی این چنین کهن در هزاره‌های دوردست دارند.

ما در قدیم، به عنوان شگون، هفت «سینی»^{۵۲} از دانه‌هایی که برکت به سفره‌ها می‌آورد، می‌رویانیم و برخوان نوروزی می‌نهادیم. به احتمالی، هفت «سین» می‌تواند بازماندهٔ همین هفت «سینی» باشد و یا نمادی از «سبزه» و «سرسبزی». اگر در درازای زمان هفت «سینی» با هفت میوه یا گل یا سبزی که با «سین» آغاز می‌شوند و هر یک نشانه‌ای از باروری و تندرستی هستند تلفیق شده است، در آن باید جای پای ذوق لطیف ایرانی را جستجو کرد.

آن چیزهایی که امروزه - افزون بر آنچه تا به حال گفتیم - خوان ما را زینت می‌بخشد و همهٔ اهل خانه را به جهانی از شادی و سرسبزی فرا می‌خوانند چیست؟: «سبزه» نودمیده است و «سنبل» خوش بر و خوشبو؛ «سیب» که میوه‌ای بهشتی نام گرفته است و نمادی از زایش است؛ «سمنو» این ماندهٔ تهیه شده از جوانهٔ گندم که بخشی از آیینهای باستانی پیشگفته را یادآوری

می‌کند؛ «سنجد» که بوی برگ و شکوفه درخت آن محرک عشق و دلباختگی است؛ «سیر» که از دیرزمان به عنوان دارویی برای تندرستی شناخته شده است؛ دانه‌های «سپند» (= اسفند) که نامش به معنی «مقدس» است و دانه‌های به رشته کشیده آن زینت‌بخش خانه‌های روستایی و دافع چشم بد.

ما بر این خوان آیین می‌گذاریم که نور و روشنایی می‌تاباند؛ شمع می‌افروزیم که روشنایی و تابش آتش را به یاد می‌آورد؛ تخم مرغ که تمثیلی از نطفه و باروری است^{۵۳}. کاسه آب زلال به نشانه همه آبهای خوب جهان و ماهی^{۵۴} زنده در آب، به نشانه تازگی و شادابی؛ نقل و شیرینی و دیگر چیزهایی که بنا به رسم خاص هر شهر و روستا و خانواده‌ای بر این خوان افزوده می‌شود. در بسیاری از خانه‌ها گذاشتن نمونه‌ای از غلات و حبوبات و همچنین شیر و فراورده‌های شیری به نشانه تضمین برکت خانه، متداول است.

در برخی خانواده‌ها و به ویژه در میان هم‌میهنان زردشتی، هفت «شین» نیز معمول است که باید ناشی از شبیه‌سازی «شین» با «سین» باشد و همچنین شاید به این دلیل که شهد و شکر از دیرباز از بنیادی‌ترین مانده‌های این خوان بوده‌اند.

حتی از هفت «میم» نیز سخن گفته‌اند که برخی مرغ، ماهی، ماست، مویز و... بر خوان نوروزی می‌نهادند.^{۵۵}

*

در پایان نوشته، یادآوری نکات زیر را بی‌مناسبت نمی‌بینم:

فراموش نکنیم که جشن نوروز از دیرینه‌ترین جشنهایی است که با وجود حوادث گوناگون همچنان بر جای مانده است و تنها جشنی است که تا این اندازه در میان مردم مورد توجه بوده است. گرچه جشن مهرگان و جشن سده را نیز تا سده‌های چندی پس از اسلام به طور رسمی برگزار می‌کردند و هنوز نیز جشن سده در برخی از شهرهای ایران جای خود را دارد، ولی نه مهرگان و نه سده همچون نوروز در چهاردیواری خانه‌ها نفوذ نکرده‌اند.

دیگر این که همان گونه که توضیح داده شد، نوروز رسمی به دلیل اجرا نشدن درست کیسه تا وقتی که در دوران ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵) با احتساب استادانه گاهشماران ایرانی در تقویم جلالی تثبیت شود^{۵۶}، حالت گردان داشته است و همیشه در اعتدال بهاری برگزار نمی‌شده است. اگر در متون قدیم از نوروزهایی در زمستان و تابستان و پاییز سخن رفته است به این مناسبت می‌باشد. ولی از آن جا که این جشن با طبیعت هماهنگی دارد، احتمالاً نوروز غیررسمی، در درون خانه‌ها و بر سر سفره‌های بی‌ریای دهقانان و مردمان ساده‌دل، تشریفات خود را، هرچند مختصر، داشته است.

۱. در مورد «ماه» نگاه کنید به: مهرانگیز صمدی. ماه در ایران، ۱۳۶۷، ص ۱۲ و ۱۳ و...
۲. تقی زاده، گاهشماری در ایران قدیم، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۵۷، ص ۳ به بعد.

۳. همو، «نوروز» مقالات تقی زاده، جلد نهم به کوشش ایرج افشار، ۱۳۵۶، ص ۵.
4. M. Boyce. *Zoroastrians*, London, 1979 P.70.
۵. سفالینه‌هایی که از دوره اشکانی کشف شده است گواه این مطلب است.
۶. گاهشماری، ص ۴۴.
۷. همانجا.
۸. منظور نمونه اولیه آفریده‌هایی است که از آنها نمونه‌های بعد به وجود می‌آیند. پیش‌نمونه‌ها در حقیقت نمونه‌های آرمانی موجودات هستند.
۹. کریستن سن، «نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار»، ترجمه احمد تفضلی، ژاله آموزگار، جلد اول، ۱۳۶۴، ص ۲۸ و ۲۹.
۱۰. منظور مفهوم اصطلاح اوستایی این گاهنبارهاست.
۱۱. کلمه «سال» از کلمه «سرد» مشتق شده است.
۱۲. کریستن سن، «نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار»، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، احمد تفضلی، جلد دوم، ۱۳۶۸، ص ۴۷۸.
۱۳. همانجا.
۱۴. هینلز. شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی، ص ۴۵ - ۴۶.
۱۵. بهرام فره‌وشی، جهان‌فروری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ص ۴۹ و ۵۰.
۱۶. مدت توقف این فرورها نخست یک روز بوده است و بعد شامل پنج روزه بیزک (خمسه مسترقة) گردیده و جشن «فروردیگان» را شامل شده است. سپس که نوروز در آغاز اعتدال بهاری قرار گرفته است، پنج روز دیگر به آن اضافه شده است و جشن «فروردیگان» ده روز شده است. در کتاب «مینوی خرد» از «فروردیگان» پنج روزه (فصل ۵۶ بند ۱۳) سخن رفته است. اما در «فروردین یشت» (بند ۴۹) به توقف ده روزه فرورها اشاره شده است. ن.ک. به احمد تفضلی، مینوی خرد ص ۷۳ و پورداود، یشتها، جلد دوم، ۱۳۴۷، ص ۷۱.
۱۷. این آتش‌افروزی بعد از آمدن اسلام نیز در میان ایرانیان معمول بوده است و در روایات آمده است که در دوران عباسیان که به آداب و سنن ایرانی توجه خاصی می‌شد، این آتش‌افروزی نیز مرسوم بود و چون مراسم به طور رسمی نخستین بار در شب چهارشنبه انجام شد، این رسم آتش‌افروزی شب چهارشنبه پای برج ماند. ن.ک. به فرهاد آبادانی، «چهارشنبه سوری و جشن نزول فرورها»، جشن نوروز و چهارشنبه سوری و سیزده بدر، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵.
۱۸. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم ص ۴۱۴. (به نقل از بیرونی).
۱۹. همانجا. (به نقل از بیرونی).
۲۰. همان اثر.
۲۱. همان اثر.
۲۲. همان اثر.
۲۳. همان اثر، ص ۴۱۶ (به نقل از بیرونی).
۲۴. همان اثر، ص ۴۱۴ (به نقل از بیرونی).
۲۵. همان اثر، ص ۴۱۶ (به نقل از بیرونی).
۲۶. همانجا.
۲۷. همان اثر، ص ۴۹۱.
۲۸. همان اثر، ص ۴۷۱ به بعد.

۲۹. همان اثر. ص ۴۷۵ به بعد.
۳۰. محمد بدیع، «نوروز در دوره‌های اسلام»، جشن نوروز و چهارشنبه سوری و سیزده بدر، تهران، ۱۳۵۶ ص ۲۳.
۳۱. شناخت اساطیر ایران، ص ۱۵۸.
۳۲. جهان فروری، ص ۴۷.
۳۳. شناخت اساطیر ایران، ص ۱۵۹.
۳۴. اینوستراتسوف، مطالعاتی در بارهٔ ساسانیان، ترجمهٔ کاظم کاظم‌زاده، ۱۳۴۸، ص ۹۷.
۳۵. مطالعاتی در بارهٔ ساسانیان، ص ۱۱۲.
۳۶. این مدت بنا بر آب و هوای محل تغییرپذیر بوده است.
۳۷. به نشانهٔ دوازده برج سال.
۳۸. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۱۵.
۳۹. به نشانهٔ هفت امشاسپند.
۴۰. مقایسه کنید با آینه‌های مربوط به آدونیس.
۴۱. مقایسه کنید با انداختن سبزه‌ها به آب در روز سیزده‌بدر.
۴۲. مقایسه کنید با نان روغنی‌هایی که در بیشتر شهرهای ایران برای عید نوروز می‌پزند مثلاً در خوی (آذربایجان)، پختن نان روغنی به نام نزه (نازک) یا چوجه (احتمالاً کلوجه) از مهمترین تدارکات نوروزی است.
۴۳. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۸۳ (به نقل از بیرونی).
۴۴. همانجا.
۴۵. در بعضی روایتها: «از پیش دو نیکبخت» که منظور دو امشاسپندبانو، «خرداد» و «مرداد» است، ن.ک. به: مطالعاتی در بارهٔ ساسانیان، ص ۹۶.
۴۶. مقایسه کنید با رسم متداول در بیشتر خانواده‌های ایرانی که پس از تحویل سال شخص خوشقدمی از اهل خانه بیرون می‌رود و سبزه و سکه در دست می‌گیرد و به خانه وارد می‌شود. اهل خانه می‌پرسند: «چه آوردی؟» و او پاسخ می‌دهد: «سلامتی، خوشبختی، ثروت و...»
۴۷. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۸۳.
۴۸. به کوشش مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران، ۱۳۴۴، فصل ششم، ص ۴۸.
۴۹. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم. ص ۴۸۹.
۵۰. مطالعاتی در بارهٔ ساسانیان، ص ۹۸ و ۱۱۶.
۵۱. محمدعلی امام شوشتری، «نوروز در ادبیات عرب» نوروز و چهارشنبه سوری و سیزده بدر، ص ۱۳.
۵۲. «سینی» معرب «چینی» است که در قدیم به طبقات بزرگی که از چین آورده بودند، گفته می‌شد.
۵۳. در اسطوره‌های ایران باستان، آسمان و زمین همچون تخم مرغی توصیف شده‌اند که زمین همسان زرده در میان آسمان که همسان سفیده می‌باشد، قرار دارد.
۵۴. ماه اسفند برابر با برج «حوت» است که به معنی «ماهی» است.
۵۵. صادق همایونی، «مراسم چهارشنبه سوری، نوروز و سیزده در شیراز و سروستان»، جشن نوروز و چهارشنبه سوری و سیزده بدر، ص ۱۴۷.
۵۶. گاهشماری، ص ۳، و «نوروز» ص ۵.